

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

شهید سیدعلیرضاحمدی در جریان عملیات

زینب محمودی عالمی همسر شهید سیدعبدالله حسینی می‌گفت: «وقتی چند نفر از اعضای فامیل مان در سوریه به شهادت رسیدند، دنیا برای سیدعبدالله تنگ شده بود. او نمی‌خواست با بیستد تا مظلومیت اهل بیت پس از قرن‌ها دوباره تکرار شود.» شهید حسینی یکی از جوانان رعنا و شجاع لشکر فاطمیون بود که در اوج جوانی و لذات دنیوی، زن و فرزند و تمام تعلقات دنیایی را رها کرد تا با جان خود از اسلام‌ناب محمدی دفاع کند. وقتی با همسر این شهید در مشهد مقدس همکلام شدم، بارها از خود پرسیدم چگونه این جوانان به چنین بصیرتی رسیده‌اند که از همه‌هستی شان برای دفاع از جبهه مقاومت اسلامی می‌گذرند. گفت‌وگوی ما با سیده عالیبه حسینی، همسر شهید مدافع حرم سیدعبدالله حسینی را پیش‌رو دارید.

چند سال با شهید حسینی زندگی کردید؟ کمی از خودتان و ایشان بگویید.

من و همسرم دختر عمو و پسر عمو بودیم. من متولد سال ۶۳ هشتم و سیدعبدالله متولد ۱۳۶۱ بود. مهر ماه سال ۸۲ از دواج کردیم و سال ۸۴ خدا دختری به نام زهره به ما هدیه داد. بعد از ۱۲ سال زندگی مشترک هم که ۲۲بهمن ۹۴ همسر به شهادت رسید. خانواده همسرم ۴۰ سال است در ایران زندگی می‌کنند. زمانی که شوروی به افغانستان حمله کرد آنها به ایران پناه می‌آوردند.

همیشه برایم جالب است مهاجران افغانستانی حضور حاضر می‌شوند برای جنگ به یک کشور دیگر بروند. چه شد همسرتان تصمیم گرفتند مدافع حرم شوند؟

سال ۹۳ پسر خاله‌ام سیدحسن حسینی روز قبل از شروع ماه رمضان به شهادت رسید. سیدحسن از سال ۹۱ به سوریه می‌رفت و همسر در جریان کارهایشان را داشتند. در همان سال ۹۳ یکی دیگر از بستگانمان به نام سیداسماعیل حسینی نیز به شهات رسید. ما در جمع دوستان و فامیل شهید زیاد داریم و با موضوع دفاع از اسلام غریبه نبودیم. در ایام محرم، صفر و رمضان عزاداری می‌کنیم و از طرفی چون فرزند سید هستیم سعی می‌کنیم شصان مذهبی را رعایت کنیم. بنابراین انگیزه‌های حضور سیدعبدالله در جبهه مقاومت اسلامی وجود داشت. نهایتاً همسرم گفت می‌خواهد به سوریه به برود. شوخی شوخی می‌گفت می‌خواهم به سوریه بروم و من هم جدی نمی‌گرفتم. پسر خاله‌ام جزو نیروهای ثبت نامی سوریه بود که یک روز همسرم زنگ زد و گفت من جلوی پسر خاله‌ام نشستم شمار ضایت پده من به سوریه بروم. من هم گفتم چه می‌گویی؟ گفت گوشی‌روی بلندگوست شمار ضایت پده اینها فرم را پر کنند. چند ساعت بعد که به خانه آمد گفت من فرم را پر کردم. دیگر رفتنش به سوریه جدی شد و ۱۵ مهرماه هم به سوریه رفت.

مخالفتنی با رفتنشان نداشتید؟ با نبودن‌ها بعد از اعزامش به سوریه ۲۰ روز اول نمی‌توانست با ما تماس بگیرد. ۱۰ شب اول محرم هیبت داشتیم. نگران بودیم وی خبری خیلی خفلی قوی‌تر نهایتاً زنگ زد که من تازه به دمشق رسیدم. خیلی خوشحال شدم. در هفته دو روز بیشتر تماس نمی‌گرفت. گذشت اول دل ماه به مشهد آمد. گفته بود کسی نفهدم من آدم. از خوشحال‌انگار روی زمین نبودم. همسر بعد از ۷۵ روز به خانه

برگشته بود. شهید عاشق قورمه سبزی بود. برایش قورمه سبزی درست کردم. یک ماه پیش ما بودو بعد دوباره به سوریه رفت. گفت فقط یک بار دیگر سوریه می‌روم تا ببینم شرایط چطور است. دوباره عزم رفتن کرده بود. گفتم تو که یک بار رفتی! گفت آنکه رفته با آنکه نرفته فرق می‌کند. کسی اگر یک بار به سوریه برود و مظلومیت مردم را ببیند نمی‌تواند اینجا پابند شود. فامیل و دوستان حرفش بود و پای حرفش ایستاده بود. می‌گفت من سوریه رفتم و با چشم‌ام دیدم اخبار تلویزیون تکفیری‌ها و داعش اعلام می‌کند: «بیزیدیان به یا خیزید داعش‌ورا ی دیگری به پا کنید» داعشی‌ها برای چه سر می‌برند! چون آنها از نسل بیزید و از نسل ابوسفیان و بنی امیه هستند که سر شهدای ما را می‌برند. چطور می‌توانم طاقت بیایوم و به سوریه نروم.

اوضاع سوریه را چگونه تفسیر می‌کردند؟
ما گفت یک بار اسیر داعشی گرفتیم. دیدیم قاشق به گردنش آویزان است. به او گفتمم این مرا بکشید بروم ناهارم را با پیامبر اسلام بخورم این قاشق را هم برای این آویزان کردم. این جهالت و وقاحت دواعش خنده‌آور است. انقدر روی مغزشان کار کردند که به خرافات ایمان دارند. چندروز پیش پیامی طنز آلود خواندم که یک داعشی را اسیر گرفتند بودند گفت مرا بکشید بروم ناهار بخورم. رزمندگان گفتند نه ما تو را الان نمی‌کشیم بعد از ناهار می‌کشیم تو بروی طرف‌ها را بشویی. همسر می‌گفت جنگ سوریه با جنگ ایران و عراق خیلی فرق دارد. در سوریه سرباز اسلام که در شهر قدم می‌زند نمی‌داند بچه‌ای که با توپ بازی می‌کند آیا چند لحظه دیگر به طرف او شلیک می‌کند؟ یا زنی که چادر به سر و زنبیل به دست است و خرید خانه‌اش را انجام می‌دهد شاید داعشی او را نیز آنگ که به دست دارد. جنگ داخلی خیلی سخت است.

همسرتان چند بار اعزام شدند و در چه تاریخی به شهادت رسیدند؟
همسرم جزو نیروهای شناسایی بود. سر اولی ۷۵ روز آنجا بود و سبری دوم اول بهمن که رفت ۹۳ روز حضور داشت و نزدیک دمشق به شهادت رسید. گویا آنها یک گروه شناسایی ۱۰ نفره بودند که بد دل دشمن می‌زند. موقع برگشت از تل قریب، دشمن تیربار می‌زند و تیر به پا و سر همسر می‌خورد. همرزمانش می‌گویند وقتی تیر به سرش می‌خورد هنوز شهید نشده بود. همسرم قد رشیدی داشت و همرزمانش مجبور می‌شوند چهار نفری او را به عقب منتقل کنند که در مسیر بازگشت به شهادت می‌رسد.

حرفی از شهادت می‌زند یا احساس می‌کردید وقت آسمانی شدنشان نزدیک شده باشد؟

سیدعبدالله قبل از رفتنش با دخترم به حرم امام

(زراع) مشرف شد و تسبیح یادگاری خرید. در مسیر حرم حرف‌هایی می‌زد که پوی رفتن می‌داند. بار اول که به سوریه می‌رفت زهره دخترمان در جریان بود. نبودن‌هایش را تمرین می‌کردیم. ۱۲سال با همسرم زندگی کردم اما از وقتی به سوریه رفت روحیات و معنویاتش خیلی قوی‌تر شد. می‌گفت همه آنجا خالصانه کار می‌کنند. آخرین شب تا صبح وصیت کرد. من اصلاً متوجه نبودم دارد وصیتش را اشغالی می‌گوید. شنیدم‌ام که شهانقلیل از شهادتشان آسمانی می‌شوند. همسرم تمام وصیتش را گفت که دوست ندارم بعد از



ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱



می‌گفت من وارد مزار شهدا شدم به همسر شما منوسل شدم و حاجت گرفتیم. گروه‌های زندگی‌ام با دعای همسرم بر طرف می‌شود. اگر زمینه‌ای باشد ما هم حاضریم برای دفاع از حرم برویم. **زندگی با یک شهید را چطور تعریف می‌کنید؟**